آئین راستین

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ



مؤلف: ابو الأعلی مودودی

مترجم: خداداد مطاعی پور

آئین راستین

نگارنده: ابوالاعلی مودودی

مترجم: خداداد مطاعی پور

نشر: رد شبهات ملحدین




no-atheism.com

no_atheism

islamway1434

no_atheism

فهرست

مقدمه[1]

برنامه‌ای که قرآن کریم به وسیله‌ی آن، جامعه بشری را به چالش می‌کشد و با آن، همه‌ی مردمان را به سوی منهج و اصول خود دعوت می‌کند برنامه‌ای است که الله متعال با صراحت کامل در این آیه بدان اشاره نموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل‌عمران: ١٩) {بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام است}.

این آیه‌ی حکیمانه را به‌عنوان موضوع بحث خود و نام این کتاب برگزیدم و اگر وقت، اندک و زمان، محدود نبود آن گونه که شایسته‌ی این مسئله است بدان می‌پرداختم اما اکنون به صورت اجمالی این موضوع را مورد بررسی قرار خواهم داد و به بیان جوانب این مسئله خواهم پرداخت.

مطالب این کتاب (هرچند به صورت مختصر) پیش از هر چیز در راستای شرح و توضیح مفهوم این آیه است با این هدف که چرایی ادعای قرآن کریم پیرامون این آیه تبیین گردد.

در مرحله‌ی دوم از سؤالی سخن خواهیم گفت که به مجرد شنیدن این ادعا در ذهن فرد تداعی می‌شود: آیا شایسته است که بدان ایمان آورد و به آن اقرار کند؟

و در آخر، مقتضیات و واجباتی را بیان می‌کنیم که به دنبال قبول این ادعای قرآنی و ایمان و اقرار بدان، لازم می‌گردد.

آنچه که به صورت کلی از مفهوم این آیه فهمیده می‌شود اینست که دین صحیح در نزد الله متعال بدون تردید اسلام است. اما بسیاری گمان می‌کنند که اسلام دینی است که چهارده قرن پیش در عربستان سر برآورد و محمد بن عبد الله ﷺ موسس آن بود. من عمدا واژه‌ی موسس را در خلال این مطلب استفاده نمودم با هدف بیان اینکه بسیاری از مسلمانان و حتی اهل علم - یا غیر مسلمانانی که عمداً یا سهواً دچار این اشتباه شده‌اند - محمد ﷺ را بنیان‌گذار دین اسلام می‌نامند و شکل‌گیری این دین مبین را به شخص بزرگوار وی نسبت می‌دهند. اینان

---

١. از خواهر گرانقدر «زهرا صالحی» کمال تشکر را دارم که زحمت ویرایش این اثر را متقبل شدند و از الله متعال برای ایشان و همه‌ی مسلمانان خواستار توفیقات روزافزون الهی هستم.

چنین می‌پندارند که اسلام با رسالت محمد آغاز شد و اوست که اسلام را پایه‌گذاری کرد و بنیان آن را بر افراشت!

بنابراین در بیش‌تر موارد هنگامی‌که بحث و پژوهش، محققی غیرمسلمان را به این آیه می‌رساند، با بی‌توجهی از کنار آن می‌گذرد زیرا گمان می‌کند که قرآن نیز همانند دیگر ادیان که هر یک مدعیِ حق بودن خود و باطل بودن غیر خود هستند ادعای حقانیت اسلام نموده است و مسلمانان نیز چون قرآن را تلاوت می‌کنند و به این آیه می‌رسند نیازی به تدبر و تعمق در آن نمی‌بینند چرا که خود را مؤمن و باورمند به دینی می‌پندارند که این آیه از آن به عنوان دین حق یاد کرده است و در صورت تمایل به تدبر و تحقیق پیرامون این آیه نیز معمولا این کار را به‌صورت نوعی مطالعه‌ی تطبیقی میان اسلام و دیگر ادیان همچون نصرانیت، هندویسم و بودیسم انجام می‌دهند و نیز با این هدف که به مردم ثابت کنند صرفا آیین اسلام باور راستین است. اما حقیقت اینست که فرد حق‌طلب و بینا می‌بایست با تدبر در این آیه‌ی حکیمانه درنگ نماید و به جستجوی معانی پنهان آن مبادرت ورزد تا به مفاهیم وسیع آن دست یابد.

بررسی واژه‌ی دین:

ابتدا از واژه‌ی دین سخن می‌گوییم. دین در فرهنگ‌لغت‌های عربی دارای معانی مختلفی است از جمله:

۱. ملک و قدرت، حکم و غلبه

۲. اطاعت، ذلت و عبودیت

۳. پاداش و حساب

۴. راه و روش و برنامه

به نظر می‌رسد که واژه‌ی دین در این آیه، مترادف با معنای چهارم است. در واقع مراد از دین در آیه‌ی مورد نظر، منهج و برنامه‌ی زندگی یا معیاری ویژه برای اندیشیدن و عمل کردن است که فرد یا جامعه از آن تبعیت و پیروی می‌نماید. اما نکته‌ی جالب توجه این است که قرآن، این

واژه را به‌صورت نکره ذکر ننموده است بلکه با الف و لام تعریف به کار برده است بدین معنا که به جای «دین» از واژه‌ی «الدّین» استفاده کرده است (درست مانند تفاوت موجود میان دو عبارت «راه همین است» و «این هم راهی است»).

قرآن کریم نمی‌فرماید که اسلام، یکی از روش‌ها و برنامه‌های زندگی است بلکه ادعا می‌کند که اسلام تنها روش، برنامه و منهج حقیقی و صحیح برای حیات بشریت و معیار ویژه‌ی باور وی و عملکرد او در زندگانی دنیا است. همچنین می‌بایست خاطرنشان ساخت که قرآن، کلمه‌ی «الدّین» را در یک معنای محدود به کار نمی‌برد بلکه آن را به‌صورت معنایی همه‌جانبه، وسیع و بسیار جامع‌تر از آنچه که عموم مردم تصور می‌کنند در نظر دارد. چنانکه منظور از روش و برنامه زندگانی، صرفا اشاره به برخی جوانب آن نیست بلکه این برنامه، تمامی جوانب حیات بشری را در بر می‌گیرد.

نکته‌ی دیگر اینکه منظور از به کار بردن این واژه، آن نیست که اسلام صرفا برنامه‌ای محدود به زندگی شخصی هر یک از افراد جامعه باشد بلکه این آیین برنامه‌ایست که تمامی جامعه بشری را شامل می‌شود.

و نیز بدان معنا نیست که برنامه‌ی زندگی منطقه‌ای خاص، ملتی خاص یا مربوط به دوره‌ای معین باشد بلکه منظور آن است که اسلام یک برنامه‌ی عملی، کلی و همه‌جانبه است که تمامی جوانب حیات فردی و اجتماعی بشریت را در بر می‌گیرد و به یک منطقه یا یک زمان یا یک ملت معین محدود نمی‌شود.

بنابراین اسلام در قاموس قرآن صرفا به معنای مجموعه‌ی صحیحی از عبادات، ایمان به غیبیات و زندگانی پس از مرگ نیست و نیز صرفا در معنای نحوه‌ی اندیشیدن و عملکرد صادقانه متدینان جای نمی‌گیرد که در آینه‌ی اسلام تجلی می‌یابد (استفاده از واژه متدینان به این دلیل است که امروزه این اصطلاح در غرب بسیار رایج گشته است به‌صورتی که دین را مجموعه‌ای از شعائر معین و مناسک مشهور می‌پندارند که هیچ ارتباطی با زندگی اجتماعی ندارد).

در واقع قرآن هرگز اسلام را به‌عنوان برنامه‌ی صحیح زندگی، محدود به عرب‌ها یا نسل معینی از بشریت و یا مردمی نمی‌داند که در برهه‌ی زمانی محدودی همچون انقلاب صنعتی زندگی کرده‌اند و به پیشرفت رسیده‌اند. هرگز، قرآن به صراحت تمام اعلام می‌دارد که یگانه برنامه‌ی صحیح و موردپسند معبود بی‌همتا در زندگانی این دنیا که ضامن سعادتمندی تمامی بشریت خواهد بود و همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها را شامل می‌شود همان برنامه‌ی فطری است که اسلام نامیده می‌شود.

با وجود این توصیفات دقیق، آنچه مرا به تعجب واداشت تفسیر ارائه شده از جانب یکی از اهالی ترکیه حول مفهوم اسلام است به این معنا که اسلام، رابطه‌ای فردی یا ذاتی میان بنده و معبود اوست و ارتباطی با عمران، قانون‌گذاری و حکومت‌رانی ندارد.[۲] این مفهوم تأویل و تفسیری بس عجیب و غریب است و عجیب‌تر آن است که ادعا شود این معانی را از قرآن اقتباس کرده‌اند! من مدت‌زمان زیادی از عمر خویش را به بررسی قرآن کریم اختصاص داده‌ام و در معانی آن تدبر نموده‌ام و با یقین و قاطعیت تمام می‌گویم که قرآن، واژه‌ی دین را این‌گونه در مفهومی محصور و محدود به کار نبرده است هرچند که تمایلات (عده‌ای) از مفسّرین جدید چنین بخواهد. بلکه هدف قرآن از بکار بردن واژه‌ی «دین» ارائه برنامه‌ای جامع برای تبیین چگونگی باور و عملکرد است به صورتی که سراسر زندگانی بشریت را در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها شامل می‌شود و چون به این مسئله یقین دارم از ارائه‌ی مطالبی در رد باور هر مخالف و منکر لجوجی هراسی به دل راه نخواهم داد.

بررسی واژه‌ی اسلام:

حال به بررسی واژه‌ی «اسلام» می‌پردازیم و در معنا و مفهوم آن به تأمل می‌نشینیم.

اسلام در لغت به معنای تسلیم بودن، اطاعت، انقیاد و فرمانبرداری بی‌چون و چرا از امر و نهی خداوند است. این واژه نیز همچون واژه‌ی «الدین» در قرآن به‌صورت نکره نیامده است بلکه همراه با الف و لام معرفه به کار رفته است، بدین معنا که دربردارنده‌ی مفهوم خاصی است که

---

۲. امثال فتح‌الله گولن در ترکیه مروّج چنین اسلامی هستند که بسیار به سکولاریسم نزدیک است تا اسلام (مترجم).

قرآن به آن اشاره دارد. اسلام در این اصطلاح قرآنی به معنای گردن نهادن در برابر خداوند، تن دادن به اطاعت وی، گسیختگی بنده از آزادی ذاتی خویش در مقابل پروردگار و تسلیم کامل گشتن در پیشگاه اوست. البته معنای این اطاعت و تسلیم‌پذیری این نیست که انسان فرمانبردار و تسلیم قوانین طبیعت (Laws of Natur) باشد آنگونه که برخی می‌پندارند.

همچنین بدان معنا نیست که انسان، مطیع باوری (Conception) باشد که آن را رضایت یا اراده‌ی خداوند قلمداد می‌کند؛ باوری که خود وی به وسیله‌ی اوهام یا مشاهدات و تجربیات خویش، آن را ساخته و پرداخته است.

در حقیقت، اسلام بدین معناست که انسان، برنامه‌ی فکری و عملی خاصی را پذیرا باشد که خداوند آن را برای هدایت بشر نازل نمود و پیامبران خود را با این هدف فرستاد. اسلام بدین معناست که انسان این برنامه‌ی راست و استوار را بپذیرد و پیرو و مطیع و فرمانبردار آن گردد و آشوب فکری و عملی خویش را در جوار باور به اسلام واگذارد؛ این برنامه همان قانونی است که قرآن کریم از آن به عنوان «اسلام» یاد می‌کند.

این چنین اسلامی، آیین جدیدی نیست که چهارده قرن پیش در عربستان ظهور کرده باشد و پیامبری عربی به نام محمد بن عبدالله ﷺ موسس آن باشد بلکه از همان روزی که بشر بر این کره‌ی خاکی پا نهاد معبود وی به او اعلام کرد که «اسلام» یگانه منهج و برنامه‌ی صحیح برای زندگی است و پیامبران و رسولان را در برهه‌های مختلف تاریخ و در جای جای زمین برای هدایت او فرستاد تا انسان را بشارت و انذار دهند و به آیین اسلام دعوت نمایند. در واقع آنچه تمامی پیامبران بدان دعوت می‌کردند باوری نبود ورای اسلامی که آخرین پیامبر (محمّد) مبعوث گردید تا همه بشریت را بدان دعوت نماید.

محمد ﷺ خاتم و برترین پیامبران، سرور و محبوب ما مسلمانان است:

در واقع تحریف نصوص دینی، آمیختن حق با باطل، پدید آوردن نظامی جدید و برآمده از میل و آرزوی بشری و در نهایت، نامیدن آن به نام یهودیت از سوی پیروان موسی عليه السلام چیزی از ارزش دعوت او کم نمی‌کند همچنان که بدعت‌های شکل گرفته توسط باورمندان به مسیحیت پس از عیسی عليه السلام زیانی به دعوت توحیدی وی نمی‌زند. همچنین مخالفت ملت‌های هند و

چین و ایران و دیگر نقاط جهان با آنچه که پیامبران و هدایت‌گران بدان دعوت می‌کردند و نیز جرأت آنان در پدید آوردن آیین جدید و تنظیم قوانین و برنامه زندگی بر مبنای این انحرافات و درآمیختن حق و باطل، هیچ ضرری به این پیامبران نمی‌رساند زیرا باوری که موسی و عیسی و دیگر پیامبران و رسولان - چه آنان که خداوند ما را از دعوت ایشان باخبر ساخته است و چه آنان که سخنی از ایشان به میان نیامده است – به واسطه‌ی آن برای هدایت بشریت مبعوث شدند چیزی جدای از اسلام ناب نبوده است. بنابراین اسلام عبارتست از:

«یگانه برنامه‌ی صحیح که خالق بی‌همتا برای جنس بشر برگزیده است به گونه‌ای‌که تسلیم معبود خویش گردد و خود را برای او خالص گرداند و از این راه و روش فکری و عملی که خداوند ﷻ انسان را به واسطه‌ی انبیاء و رسولان خود بدان هدایت نموده است پیروی کند».

نیاز به راه و روش همه‌جانبه و ثابت برای زندگی

آری، قرآن مدعی است که یگانه راه و روش صحیح برای زندگی، آیین اسلام است. باید دید که آیا این ادعا، شایسته‌ی باورمندی و پذیرش است؟

بدین منظور در براهین و دلایلی که قرآن برای ادعای خود بدان‌ها استدلال نموده است تأمل می‌کنیم و به بیان وجوه درست ادعای قرآن مبادرت می‌ورزیم. در مرحله بعد نیز به این امر خواهیم پرداخت که آیا با کنار نهادن قرآن، پناهگاه منطقی و یقینی دیگری خواهیم یافت که بتوان بدان پناه جست؟

روشن است که انسان می‌بایست دارای برنامه‌ای خاص برای زندگی باشد که آن را از میان تمامی برنامه‌ها و راه و روش‌های مختلف برگزیند و پیرو آن گردد چرا که انسان همچون رودخانه‌ای نیست که مسیر حرکت او به واسطه‌ی پستی و بلندی‌های زمین تعیین می‌شود، همچون درخت هم نیست که بر حسب قوانین طبیعی رشد کند و بزرگ شود، و نیز حیوان هم نیست که بر وفق غریزه‌ی خود به حرکت درآید و برای راهیابی به‌سوی خوراک و تداوم حیات بدان بسنده کند.

با وجود اینکه انسان در بسیاری از جوانب زندگی خویش، تابع قوانین طبیعت است اما در برخی جوانب دیگر از زندگانی پُر پیچ و خم خود، راهی هموار و برنامه‌ای معین نمی‌یابد که بتواند همچون حیوانات، بدون قصد و اراده (به‌طور غریزی) بر آن سیر کند و بدان پایبند بماند. آری، انسان مجبور می‌شود که خود، برنامه و راه و روشی ویژه را از میان دیگر برنامه‌های موجود انتخاب کند. در واقع انسان نیازمند راه و روشی برای اندیشیدن است تا به واسطه‌ی آن، مشکلات جهان و زندگی فردی خویش را حل کند؛ مشکلاتی که فطرت او، آن‌ها را به جهت ذوق اندیشمندانه‌اش بر سر راه می‌گذارد اما راه‌حلی آسان و مناسب جهت رهایی از این تنگنا ارائه نمی‌دهد؛ راه‌حلی که مایه آرامش و اطمینان‌خاطر او گردد و وی را از سایر راهکارهای ناقصِ موجود، بی‌نیاز گرداند. آری، انسان نیازمند یک برنامه‌ی ویژه و چارچوب علمی است تا معلومات پراکنده و به دست آمده از فطرت خویش را نظم و ترتیب بخشد. انسان نیازمند برنامه‌ای خاص برای جهت‌دهی به امور شخصی خویش است تا به وسیله‌ی آن، بسیاری از خواسته‌های ذاتی خود را که فطرت می‌طلبد به انجام برساند؛ همان خواسته‌هایی که به واسطه‌ی ابزار و وسایل، قادر به تحقق آن‌ها نمی‌گردد و نمی‌تواند با راه و روشی واضح و محدود بدان دست یابد. افزون بر این، او در روابط میان خانواده، روابط بین خویشاوندان، امور اقتصادی، مملکت‌داری، روابط بین‌الملل و در تمام جوانب زندگی فردی و اجتماعی به برنامه و راه و روشی نیازمند است که پیرو آن باشد و بر آن سیر کند تا به والاترین اهداف و مراتبی برسد که انسان، خواستار و نیازمند آن است اما فطرت وی، چراغ‌های نیل به این اهداف را در مسیر تاریک پیش روی او روشن نکرده است و هیچ راهی را برای رسیدن بدان در نظر نگرفته است.

آنچه که می‌بایست بدان توجه داشت این است که هر یک از جنبه‌های گوناگون زندگی که برای اداره آن نیاز به وجود برنامه‌ای ویژه است مستقل و جدا از هم نیستند تا انسان بتواند برای هر یک از آن‌ها راه و روشی مختلف و متضاد برگزیند. در حقیقت انسان توان سیر در مسیرهای گوناگون و دنبال نمودن اهداف نامرتبط به هم را از طریق ابزارها و برنامه‌های متضادِ با هم ندارد. واضح است که تمامی اجزای زندگی انسان، ارتباط مستحکمی با همدیگر دارند و همه بخش‌های آن همچون حلقه‌های زنجیر به هم متصل هستند و یک کلّ جدایی‌ناپذیر از هم

می‌باشند. این اجزاء بر همدیگر تاثیر می‌گذارند و از هم نیز تاثیر می‌پذیرند، همانند یک پیکر که یک نوع خون از آن جریان دارد.

آری، از ترکیب این اجزاء و بخش‌های مختلف و تاثیر متقابل آن‌ها از همدیگر است که چیزی به نام «زندگی بشری» بوجود می‌آید.

در واقع انسان نیازمند مقاصد و اهدافی مختلف برای جوانب متعدد و متفاوت خود نیست بلکه نیازمند یک هدف واحد است که همه‌ی اهداف دیگر به آن منتهی شود، آری، انسان به راه‌های گوناگون و مختلف نیاز ندارد بلکه نیازمند راهی واحد است که بتواند در آن گام بردارد و دیگر راه‌ها همه بدان ختم شود؛ راهی که بتواند به واسطه‌ی آن، تمامی جوانب و بخش‌های زندگی خویش را متناسب با آن هدف والا طی کند. بله، بشریت به نظام‌ها و روش‌های جداگانه برای اندیشیدن، علم، ادب، هنر، آموزش، دیانت، اخلاق، اجتماع، اقتصاد، سیاست، قانون و... نیاز ندارد بلکه آنچه مورد نیاز جامعه‌ی بشری است وجود یک نظام جامع و فراگیر است که تمامی آن‌ها را زیر پر و بال خود بگیرد و به یقین هر یک از آن‌ها در آغوش این نظام جامع، جایی برای خود خواهند یافت که متناسب با سرشت آنان باشد. این نظام جامع می‌بایست دربرگیرنده‌ی اصول و مبانی متناسب، منسجم و سازگار با طبیعت هر یک از آن‌ها باشد و تضمین کننده دستیابی انسان به خواسته‌ها و آرزوهای او گردد.

در عصر تاریک جاهلیت، مردم می‌پنداشتند که زندگی بشر می‌تواند به اجزاء و بخش‌های مستقلِ از هم تجزیه شود و اگر هنوز عده‌ای بر این باور هستند:

۱. یا فریب‌خورده‌اند و هنوز هم در هوای آراء و توهمات پوسیده‌ی عهد باستان نفس می‌کشند که ما سخنی با این عده نداریم و ایشان را به خداوند وامی‌گذاریم، باشد که آنان را از خواب غفلت بیدار سازد و به راه راست و حق هدایت کند.

۲. یا افرادی زیرک و آگاه هستند و با وجود اینکه حقیقت را می‌دانند حق را با باطل درمی‌آمیزند و آنچه را بیان می‌کنند و بدان دعوت می‌نمایند در درون خویش به آن ایمان ندارند. این عده جهت پیشبرد اهداف خویش می‌بایست ثابت کنند که آیین نوین برآمده از هوا

و هوس ایشان هیچ یک از جنبه‌های زندگی فردی را تحت تاثیر قرار نخواهد داد. زندگی آنان توان تحمل چهارچوبی معین برای زیستن ندارند و با هرگونه قانون مخالف خواسته‌های خویش به مبارزه برمی‌خیزند.

حال آن که عدم تاثیر هر آیین نوین بر زندگی فردی و اجتماعی اشخاص از نظر عقلی، امری غیر ممکن و بر حسب قوانین فطری، امری دشوار و در دایره‌ی عملی، امری غیر قابل اجرا است و آنان که چنین یاوه‌هایی می‌بافند خود می‌دانند که این مسئله امری غیر ممکن است. در واقع بر هیچ کس پوشیده نیست که دین بر تمامی جوانب و میادین زندگی چیره است و آن را در قالب و چارچوب خود جای می‌دهد و از لباس روح و طبیعت خود بر آن می‌پوشاند درست همانند معدن نمک که همه چیز را در خود حل می‌کند.

بیهوده بودن اصل جغرافیایی

درست همانطور که تقسیم زندگی بشری به قسمت‌های مستقلِ از هم سخنی باطل و بیهوده است، تقسیم آن به محدوده‌های جغرافیایی و منطقه‌ای و یا طبقه‌بندهایی نژادی نیز نشان از نهایت گمراهی و فساد فکری و نظری است. البته نمی‌توان انکار کرد که انسان‌ها در اماکن مختلف زمین پراکنده شده‌اند و مناطقی را آباد کرده‌اند و رودخانه‌ها، کوهها، دریاها و مرزهای ساختگی بشر، آنان را از هم جدا ساخته است. همچنین نمی‌توان انکار کرد که بشریت شامل ملت‌ها، امت‌ها، نژادها و قبیله‌های مختلفی است که دارای خوی و سرشت، ویژگی‌ها و خصلت‌های انسانی متفاوتی است و خصلت‌های مختلف انسانی نشات‌گرفته از دلایل تاریخی و روانی و سایر عوامل موجود است.

حال اگر کسی با استدلال به وجود این اختلافات بر این باور باشد که هر نژاد، هر ملت و هر منطقه‌ی جغرافیایی خاص باید دارای نظام جداگانه برای زندگی و آیینی خاص به خود باشد بدون شک سخن به گزاف گفته است. در واقع تفاوت‌های ظاهری موجود میان جوامع بشری چنین کسی را فریفته است و نمی‌داند که این اختلافات ظاهری، اساس وحدت انسانی است و این تنوع، جوهر پاک وحدت بشر است.

در حقیقت، اختلافات و تفاوت‌های موجود میان مرد و زن و نیز میان دو فرزند از یک مادر چندان کم‌تر از اختلافات میان کشورهای مختلف نیست بنابراین کدامین دلیل مانع از آن می‌شود که بتوان گفت برای هر یک از افراد جنس بشر می‌بایست نظامی جداگانه برای زندگی موجود باشد؟

با وجود اختلافات و تفاوت‌های فردی، جنسی Sexual و خانوادگی، عنصری ثابت از وحدت وجود دارد که توجیه وجود تفاوت در امت‌ها، کشورها و نژادها را ممکن می‌سازد و با توجه به این عنصر وحدت می‌توان بنای نظام زندگی یک امت یا اکثریت قریب به اتفاق ساکنان منطقه‌ای معین را بر پایه‌های مشترک استوار ساخت و بر مبنای همین عنصر وحدت است که می‌توان دین و نظامی واحد برای تمامی جنس بشر اتخاذ کرد.

به این چند نمونه دقت کنید:

- با وجود همه تفاوت‌های جغرافیایی، نژادی و قومی، قوانین طبیعی واحد و منسجمی بر این کره‌ی خاکی حاکم است که امکان زیستن در آن را برای انسان مهیا می‌سازد.

- همچنین ویژگی‌های فیزیولوژی انسان و دیگر خصوصیاتی که جنس بشر را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و او را در قالب گونه‌ای مستقل قرار می‌دهد در میان تمامی انسان‌ها مشترک است.

- انگیزه‌های فطری و تمایلات سرشتی که به انسان ودیعه داده شده است و نیز توانایی‌هایی که مجموعه آن را می‌توان «نفس بشری» نامید میان مرد و زن، سیاه و سفید و شرقی و غربی، منسجم و یکسان است.

- همچنین تاثیر سایر عوامل طبیعی، روانی، تاریخی، مدنی و اقتصادی بر زندگی بشر همگی میان طبقات مختلف ملموس است و هر یک تاثیر خود را می‌گذارند.

بنابراین و با توجه به وجود این حجم از تشابهات -تشابهاتی که قابل انکار نیست و هیچ کس توان مخالفت با آن را ندارد- اصولی که برای سعادت و خوشبختی نوع بشر نیز وضع می‌گردد می‌بایست جهانی و برای همه انسان‌ها باشد.

با این دیدگاه، دیگر لازم نیست انسان را در دایره‌ی قومیت، ملیت یا نژاد محدود ساخت. البته طبیعی است که انسان با توجه به شرایط موجود، امور فرعی زندگی خویش را با روش‌های مختلف در سایه‌ی اصول و قواعد جهانی سامان بخشد و تنظیم نماید اما دین استوار یا برنامه و روشی که نوع انسان برای زندگی برمی‌گزیند و در هر شرایطی می‌بایست بدان پایبند باشد برای همه یکسان است به این دلیل که عقل نمی‌پذیرد آنچه که برای یک امت، حق و روشن است برای امت دیگر باطل باشد و آنچه که برای یک ملت، باطل و فساد است برای ملتی دیگر، عین صلاح و حق باشد!

تقسیم‌ناپذیری زندگی و زمان

از جمله باورهای پوچ و بی‌ارزش این عصر متمدن که در میزان انحراف بر دیگر باورها پیشی گرفته است سخن از تقسیم‌پذیری زندگی بشری به برهه‌های زمانی متفاوت است چنانکه لباسی آراسته به علم و تحقیق بر آن پوشانده‌اند و در قالب حقایقی ثابت آن را به مردم عرضه می‌دارند. حال آنکه فاصله‌ی این سخن با حقیقت موجود، همچون فاصله‌ی زمین تا آسمان است. بر مبنای این سخن آنچه که در یک برهه زمانی خاص، حق و سرچشمه‌ی سعادت و اصلاح بشر می‌باشد ممکن است در عصر و دوره دیگر، تبدیل به باطل و عامل شکست شود! باورمندان به این سخن چنین استدلال می‌کنند که مسائل و امور زندگی با تغییر زمان و گذشت دوره‌های زمانی دستخوش تغییر می‌گردد و حق یا باطل بودن نظم و نظام زندگی در گرو مسائل، امور و وضعیت خاص آن می‌باشد. حال آنکه خود این اشخاص عموما به مطالعه تاریخ بشریت می‌پردازند و در دل تاریخ در جست‌وجوی قوانینی هستند که عامل رشد و توسعه جامعه بشریت گشته است. اینان غالبا سعی در استفاده از تجارب گذشتگان دارند تا از خطای نسل‌های پیشین بر حذر باشند و به این واسطه پی‌درپی باور خویش را نقض می‌کنند و عملکردی جدای از سخنان باطل خود دارند.

از باورمندان به این سخن می‌باید پرسید: آیا مقیاس و معیاری مشخص برای سنجش چگونگی حرکت تاریخی انسان در عصرها و دوره‌های مختلف در زمین وجود دارد؟ اگر دوره‌های زمانی متفاوت را با خطوطی ویژه از هم متمایز کنیم آیا کسی می‌تواند انگشت خود را روی یکی از

این خطوط بگذارد و مدعی شود که مسائل زندگی موجودِ قبل از این خط، بعد از عبور از آن کاملا تغییر یافته است و هیچ نشانی از شرایط موجود در برهه‌ی زمانی قبل از این خط در طرف دیگر آن نیست؟

هرگز!

اگر تاریخ به بخش‌ها و دوره‌های زمانی مجزا از هم تقسیم شود آنگاه کارهای صورت گرفته در بخشی از زمان از دیدگاه مردمان دوره‌های بعد، امری بیهوده و بی‌معنا است و با سپری شدن هر دوره، تمامی کارها و تلاش‌های انسان در آن جزء از زمان، ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد و تجربه‌هایی که بشر در آن دوره حاصل کرده است از دست خواهد رفت زیرا اوضاع و شرایطی که انسان، برنامه و روش‌های خویش را متناسب با آن آزموده است و نیز وضعیتی که ارزش‌های زندگی (Values of Life) را در آن تجربه نموده کاملا تغییر یافته است.

تو گویی این برهه از زمان اصلا وجود نداشته است.

اگر حقیقت این است -آنچنان که عده‌ای ادعا می‌کنند- پس مفهوم رشد و توسعه به نسبت گذشته چطور معنا می‌یابد؟ و کنکاش گذشته برای دستیابی به تجارب پیشینیان چگونه تفسیر می‌شود؟ زیرا سخن از رشد و توسعه مستلزم آنست که تغییر و تحولات را بتوان به نسبت بازه‌ی زمانی خاص سنجید که عمدتا این بازه زمانی مربوط به گذشته می‌شود.

سخن از قوانین زندگی و تجارب گذشتگان نیز خود به معنای وجود حقیقتی ثابت در میان این همه آشفتگی و دگرگونی است. حقیقتی ثابت که دارای فطرت و سرشت معین و قوانین خاص به خود می‌باشد. همچون حال مسافری که مسافتی طولانی در پیش دارد و با هر قدم راه خویش را می‌پیماید. این مسافر دارای شخصیتی متمایز و سرشتی خاص به خود می‌باشد. او بر اساس منهج و راه و روشی ویژه عمل می‌کند.

این حقیقت ثابت که دارای سرشت معین و قوانین خاص است و این مسافر مستقل که در مسیر فراخ تاریخ سیر می‌کند در واقع همان مفهومی است که آن‌را «انسانیت» می‌نامند؛ انسانیتی که مخلوقی به نام انسان حامل آن است.

حال می‌بایست از خود پرسید: آیا تغییر مراحل و شرایط سفر مستلزم ایجاد تغییر در احوال شخص مسافر و حقیقت او است؟

خیر.

در واقع این مسافر (انسان) پس از گذر زمان و با سیر در ادوار مختلف تاریخ بر همان شکل و صورتی باقی است که خداوند روز نخست او را آفرید. آری، در وجود انسان هیچ تغییری حاصل نشده است و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی او همان عناصری است که هزاران سال پیش وجود داشته است. طبیعت و فطری وی، ویژگی‌ها و دیگر اوصافی که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و تمایلات و خواسته‌های درونی او، همه و همه منطبق با خلقت اولیه او است و نیز توانایی‌ها، استعدادات، نقاط ضعف و ناتوانی وی، مبانی رفتار و عملکرد او، تاثیرپذیری و تاثیرگذاری و نیروهای حاکم بر او و محیط پیرامونی همه بر همان صورتی هستند که پیشتر بوده‌اند.

بنابراین کسی نمی‌تواند مدعی شود که خود انسانیت یا اموری که ارتباط مستحکمی با آن دارد با تغییر و تحول شرایط و مسائل برآمده از آن در طول ادوار تاریخ دستخوش تغییر و انحراف شده است.

روش زندگی مورد نیاز انسان

با این توصیفات آیا می‌توان گفت: "آنچه که تا دیروز برای انسان، همچون نوش‌دار سودمند بوده است، امروز به سمی کشنده تبدیل شده است و آنچه که تا دیروز حق بوده است امروز به باطل تبدیل گشته است. آیا می‌توان مدعی شد آنچه که تا دیروز دارای ارزش و منزلت بسیار بوده است امروز چنان تغییر یافته است که هیچ ارزشی ندارد"؟

حقیقت اینست که بشریت - چه شخص انسان و چه جوامع انسانی- در طول تاریخِ دور و دراز خود در فهم مفهوم انسانیت و امور اساسی متعلق به آن به خطا رفته است و در اعتراف به برخی حقایق، راه افراط پیموده است و در برخی موارد نیز دچار تفریط گشته است. بنابراین قوانین و روش‌هایی که برای زندگی برمی‌گزینند از راه راست منحرف گشته است و از مسیر روشنِ عدالت و درستی، فاصله گرفته است به همین دلیل بشریت این قوانین را یکی پس از

دیگری آزمایش می‌کند و پس از پی بردن به عدم کارایی آن، برنامه‌ای دیگر همچون موارد قبل را جایگزین می‌سازد.

اینان با مشاهده‌ی وضعیت این قوانین و روش‌های تغییریافته نتیجه گرفتند که بشریت می‌باید در هر عصر خاصی به نظام و برنامه‌ای متفاوت برای زندگی چنگ زند که مولود شرایط و مسائل موجود در همان عصر است و تمام تلاش خود را صرف حل مشکلات آن نماید.

در واقع آزمایش و امتحان چنین نظام‌ها و روش‌هایی که با تغییر و تحول اعصار و دوران دستخوش تغییرات قرار می‌گیرند همانند ادوار زندگی حشرات موجود در زمین است که با تغییر فصول متولد می‌شوند و تغییر حالت می‌یابند. از طرفی دیگر تکرار پیاپی تجربیات و اشتباهات مشابه، مایه‌ی اتلاف وقت و انرژی بشریت خواهد بود و در نهایت موجب ممانعت از رشد و شکوفایی استعدادات او خواهد شد و از پیشرفت وی و نیل به سوی کمال و اهداف والا جلوگیری می‌کند.

با این توضیحات می‌توان گفت آنچه که بشریت به شدت بدان نیازمند است وجود یک برنامه منسجم می‌باشد؛ نظامی که مبتنی بر مبانی و اصولی جهان‌شمول، ثابت و دائمی باشد و نیز آنچنان فراگیر که تمامی حقایق موجود را دربرگیرد. چنانکه انسان بتواند به وسیله‌ی آن در حال و آینده و امور تغییرپذیر این دو ورود نماید و با موفقیت از آن خارج گردد. در سایه این برنامه، انسان می‌بایست قادر به حل تمامی مشکلات موجود باشد و افزون بر آن، بشریت با یاری این برنامه‌ی مطلوب می‌باید بتواند مسیر پیشرفت را طی کند و به سوی هدف والای خویش در آرامش و اطمینان کامل و با جدیت تمام اوج گیرد و تردیدی به خود راه ندهد.

انسان و جستجوی برنامه زندگی

بنابراین برنامه و نظامی که بشریت برای زندگی بدان نیازمند است بایستی دارای چنین ویژگی‌هایی باشد. این برنامه‌ی منسجم را می‌توان در قالب «آیینی کامل و صحیح» به انسان عرضه کرد.

حال باید دید آیا انسان به خودی خود می‌تواند دینی این چنین ایجاد کند و اگر بدون یاری پروردگار خویش، اراده‌ی این کار نماید در انجام چنین ماموریت خطیری موفق خواهد شد؟ به نظر می‌رسد طرح این سوال که آیا گذشتگان در وضع چنین «آیینی» موفق بوده‌اند یا خیر امری بیهوده باشد. به این دلیل که این کار هرگز انجام نپذیرفته است و هرگز نیز تحقق نخواهد یافت. حتی آنان که امروزه باور و ایدئولوژی خود را بر مردم عرضه می‌کنند و با همه توان خویش، سعی در عامه‌پذیری این باور دارند و بخاطر آن با هم‌نوعان خود وارد جنگ و خونریزی می‌شوند نمی‌توانند مدعی باشند که این ایدئولوژی تمامی نیازهای فطری و عملی انسان را محقق می‌سازد. برخی از ایشان ایدئولوژی خود را محدود به نسل، نژاد و ملتی خاص می‌سازند و برخی دیگر نیز باور خود را مختص به منطقه یا جغرافیا یا طبقه‌ای معین می‌دانند و از دیدگاه عده‌ای نیز دین مولود مقتضیات عصری است که چون برق و باد می‌گذرد در حالی‌که ما هنوز قادر به درک تمامی مقتضیات و مطالبات تاریخی عصری نیستیم که در آن به سر می‌بریم.

حال به سوال قبل باز می‌گردیم: آیا انسان به‌خودی خود می‌تواند در انجام چنین مأموریت خطیری موفق شود یا خیر؟

این، سؤال بسیار حائز اهمیتی است و شایسته نیست آنان که اهل تحقیق و پژوهش هستند بی‌مبالات از کنار آن بگذرند. در واقع این سوال یکی از سوالاتی است که در جهت‌دهی مجرای زندگی و تعیین هدف والای آن نقش اساسی دارد. بنابراین می‌بایست با دقت آن را مورد بررسی قرار داد چرا که جواب این سوال بیانگر حد صلاحیت و کفایت بشریت است.

ماهیت «دین کامل و صحیح»

از جمله نکاتی که می‌بایست بدان توجه داشت اینست که نیازمندی بشریت به آیینی که پیشتر به تفصیل بیان شد بدان معنا نیست که این برنامه در قالب نظامی تفصیلی به تمامی جزئیات زندگی بپردازد و وقایع مربوط به ادوار و مناطق متفاوت در این نظام تفصیلی، مکتوب آمده باشد. همچنین بدان معنا نیست که انسان جز پیروی از مبانی آن نمی‌بایست کاری انجام دهد.

در واقع منظور از آیین مطلوب، مبانی جهان‌شمول، جاویدان، تغییرناپذیر و فناناپذیر است که انسان می‌تواند بواسطه‌ی آن هدایت شود و در تمامی حوادث و شرایط روی‌داده از این مبانی بهره گیرد و آن را مشعل راه خود قرار دهد؛ اصولی که مسیر انسان را مشخص خواهد نمود و او را در توان اندیشیدن و تلاش برای نیل به حق یاری خواهد داد تا از سردرگمی در میادین توهم و گمراهی و اتلاف انرژی و استفاده از تجارب پوچ و بیهوده او را بر حذر دارد. برای نیل به این اهداف نیز لازم است که انسان پیش از هر چیز، حقیقت وجودی خود و دنیای پیرامون خویش را بشناسد. آری، با حدس و گمان نمی‌توان پیش رفت. لازم است که انسان جایگاه خویش را در این گستره‌ی هستی به خوبی درک کند زیرا حدس و گمان در رابطه با حقیقت این هستی روح تشنه‌ی او را سیراب نمی‌کند. انسان می‌بایست بداند آیا حیات او به همین دنیا ختم می‌شود یا نفَس‌هایی که می‌گذرد مقدمه‌ای برای دنیای دیگر است؟ آری، او می‌بایست بداند آیا هستی او صرفا با تولد وی آغاز می‌شود و با مرگ او پایان می‌یابد؟ یا بودن در این برهه از زمان یکی از مراحل سفر دور و درازی است که در پیش دارد؟

در مرحله‌ی بعد می‌بایست برای این زندگی هدفی معین تعریف کند؛ هدفی که برآمده از دل حقیقت این هستی باشد و نشات‌گرفته از هوا و هوس و تمایلات نفسانی وی نباشد؛ هدفی که بشریت به خاطر آن آفریده شد و حقیقتی است که می‌باید اهداف دیگر در هر برهه از زمان و در هر جامعه‌ای با آن منطبق باشد.

همچنین نیازمند یک سری اصول و مبانی اخلاقی است که جامع و شامل باشد. این اصول می‌بایست با تمام ویژگی‌های فطرت او سازگار باشد و بتواند از دیدگاه نظری و عملی و در تمامی تغییرات و تحولات احتمالی، آن را اجرایی کند. پایبندی به این اصول به منظور آن است که خوی و سرشت خویش را پالوده نماید، رفتارهای خود را پرورده سازد و به اخلاقیات خویش، رنگ و بوی استوار و پیراسته دهد، همچون مشعلی فروزان در همه مراحل و شرایط از آن بهره گیرد و از شراره‌ی آموزه‌های آن به منظور حل مشکلات موجود در مسیر زندگانی استفاده کند. بشریت می‌بایست بر این اصول اخلاقی راسخ ثبات ورزد و آن را با تغییر شرایط و

ظهور مشکلات جدید با مبانی دیگر جایگزین نسازد. همچون انسانی بی‌هدف که هر فرصتی را برای نیل به شهوات و پیروی از تمایلات غنیمت می‌شمارد.

انسان علاوه بر اصول اخلاقی ثابت و استوار نیازمند قواعد فراگیر و همه‌جانبه‌ای است که متکی بر علم به جامعه‌ی بشری یا شناخت تمام و کمال حقیقت انسان و خواسته‌های فطری او باشد؛ قواعدی که مبتنی بر پایه‌هایی از عدالت و دادوری بدون افراط و تفریط است و مصالح و منافع یکایک انسان‌ها در آن مراعات می‌شود چنانکه هر اندازه هم که زمان‌ها و شرایط دستخوش تغییر گردد انسان به واسطه‌ی پیروی از این قواعد بتواند در پی تکمیل همه‌ی جوانب زندگی خویش و تعالی و ترقی هستی خود باشد.

افزون بر این موارد، نیازمند حد و مرزهای معین، روشن و همه‌جانبه‌ای است که همچون مناره‌ای تابان در تاریکی‌های زندگی و راه‌های پُر پیچ و خم آن راه بنماید و وی را از گمراهی و آشفتگی محافظت کند و سلامت درونی شخص، رفتار اجتماعی و اعمال فردی او را ضمانت کند.

بر این اساس، انسان نیازمند قوانین عملی و جاویدانی است که منطبق با هر زمان و مکان باشد و بتوان از آن تبعیت نمود؛ قوانینی که بتواند زندگی بشری را در قالبی مستحکم به محور حقیقت اصلی، هدف نهایی هستی بشری، مبانی اخلاقی، قواعد تمدنی و حد و مرزهای عملی مرتبط سازد. تمامی این قوانین و اصول در برنامه‌ای منسجم به نام «دین» جای می‌گیرد. حال باید پرسید آیا انسان به اندازه کافی، اسباب و وسایلی در اختیار دارد که او را قادر سازد آیینی این‌چنین برای خود ایجاد کند؟ همگان اتفاق نظر دارند که وسایل و ابزارهایی که انسان برای استنباط و برگرفتن باور خود یا برنامه‌ی زندگی خویش در اختیار دارد محدود به چهار مورد است:

مورد اول «تمایلات فردی» یا «شهوات نفسانی» دوم «عقل»، سوم «تجربه و مشاهده یا علم» و مورد چهارم «ثبت تاریخی تجارب گذشته» است. حال باید دید آیا انسان می‌تواند با بهره‌گرفتن از این چهار مورد، دینی کامل و صحیح ابداع نماید؟ آنچه که پس از تحقیق و بررسی و صرف

مدت‌زمان زیادی از عمر خویش بدان دست یافتم آنست که این وسایل به هیچ وجه نمی‌توانند انسان را در ابداع و وضع «دینی کامل و صحیح» یاری برسانند. اما اگر این دین، نشات‌گرفته از جانب بشر نباشد و عامل هدایت آنان به شاه‌راه خیر و خوبی گردد در این‌صورت انسان می‌تواند به واسطه‌ی این اسباب به فهم آن بپردازد و ارزش و منزلت خویش را بشناسد و حقیقت نظم هستی در زمان‌های مختلف را درک نماید.

با تامل در هر یک از این چهار مورد می‌توان اسبابی را شناخت که قابلیت انجام این وظیفه را از انسان سلب کرده است.

۱. أهواء و تمایلات

ابتدا آرزوها و تمایلات بشری را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم که آیا می‌تواند راهنمای مناسبی برای بشریت باشد؟ هرچند که این مورد، عامل و انگیزه‌ای قوی برای تعیین نحوه عملکرد انسان است اما بخاطر ضعف‌های ذاتی آن نمی‌تواند هدایتگر و راهنمای مناسبی باشد چرا که در اغلب موارد، عقل و علم را به بیراهه می‌کشاند. با این اوصاف چگونه انتظار می‌رود که نقش هدایتگر داشته باشد و به‌تنهایی زمام امور را در دست گیرد؟ آری، هرگاه زمام حکمرانی به دست آرزو و تمایلات بشری افتاد او را به ورطه نابودی خواهد کشاند چرا که طبیعتِ خواسته‌ها و تمایلات بشری این است که از مسیر راستی و درستی منحرف گردد و به دیدگاهی متوسل شود که او را هرچه زودتر و با شتاب بیش‌تر، آسان‌تر و به هر واسطه‌ای که شده است به هدف خود برساند. از این روی، چه خواسته‌های فردی و چه تمایلات جمعی چنان که روسو (Russue) بیان داشته است بخاطر طبیعت و ماهیت خود، قابلیت این را ندارند که در ایجاد یک دین کامل و صحیح یاری‌رسان باشند و توان حل مسائل مربوط به ماهیت زندگی بشری و هدف و مقصد آن را ندارند.

۲. عقل و خرد

اکنون به بررسی عقل می‌پردازیم. باید اذعان کرد توانایی‌های ارزشمند عقل و اهمیت و جایگاه آن در زندگانی بشری انکارناپذیر است. همچنین پُر واضح است که عقل از بزرگترین نیروهای

بشری است که انسان را به‌سوی تلاش در جهت نیل به اهداف خویش سوق می‌دهد و او را به راه‌های بی‌شماری راهنمایی می‌کند. با این وجود اولین مشکلی که در این باب با آن مواجه خواهیم شد این است که مسئولیت ایجاد دینی کامل و صحیح به کدام عقل موکول شود؟ عقل فلان یا عقل بَهمان شخص؟ عقل تمامی نوع بشر یا عقل گروه خاصی از آنان؟ جهت دستیابی به برنامه‌ای منسجم و جامع، عقل مردمان عصر ما معیار است یا عقل گذشتگان و یا عقل آیندگان؟ سوال بعدی که با آن روبه رو هستیم این است که آیا کسی می‌تواند مدعی شود که عقل شایسته آن است که این مأموریت خطیر بدان واگذار شود و در ایجاد دینی کامل و صحیح به آن اتّکا شود؟ آیا کسی که حقیقت حد و مرزهای عقل انسانی را می‌شناسد می‌تواند چنین سخنی بر زبان بیاورد؟

هرگز

براستی که تمامی احکام عقل مبتنی بر موادی است که حواس برای آن فراهم می‌آورد و عقل را بدان‌ها مجهّز می‌سازد. لذا اگر به عقل، مواد اشتباه داده شود احکامی اشتباه نیز صادر می‌گردد و اگر ورودی آن موادی ناقص باشند احکامی خروجی ناقص بیرون می‌دهد. در مورد اموری که حواس نقشی در جمع‌آوری اطلاعات برای عقل ندارد نیز نمی‌توان با قطعیت نظر داد. در واقع ماهیت عقل بدون حواس همچون مسافری است که راه را گم کرده است و در پی یافتن مسیر خویش به هر سو می‌رود. حال باید دید آیا این عقل «بینوا» و مسکین که گرفتار چنین محدودیت‌هایی است شایستگی آن را دارد که حامل رسالت عظیمِ ابداع آیینی جامع و کامل باشد. حقیقت آنست که در مورد «مسائل اساسی» که کار ایجاد آیین صحیح و کامل در گرو این مسائل است حواس به هیچ وجه قادر به ارائه‌ی نتیجه و خروجی صحیح نیست و جز توهّمات، خیال‌پردازی‌ها و اندازه‌گیری‌های بی‌فایده نمی‌توان از آن دریافت نمود.

با این توصیفات آیا می‌توان از عقل انتظار داشت که ارزش‌هایی صحیح و کامل را بر اساس ورودی ناقص بنیان نهد؟ افزون بر این، عنصر هوی و هوس همیشه ملازم و همراه عقل است؛ هوی و هوسی که بر تصمیمات عقلانی شخص نیز تاثیرگذار خواهد بود و آن را از خوی درست و از مسیر صواب منحرف می‌سازد. حتی اگر فرض شود که عقل انسانی در ترتیب موادی که

حواس برای استدلال بدان فراهم می‌آورد به خطا نمی‌رود بازهم به دلیل ضعف و ناتوانی صلاحیت آن را نخواهد داشت که چنین بار سنگینی بر دوش آن گذاشته شود و هر کس این بار کمرشکن و سنگین را بر دوش عقل بگذارد، هم به خود و هم به عقل خویش ظلم کرده است.

۳. علم

ابزار سوم علم است که بواسطه‌ی مشاهده و آزمایش به دست می‌آید. من بیش از هر کس دیگری به جایگاه علم احترام می‌گذارم و از کسانی نیستم که علم را ابزاری بی‌ارزش بشمارند و تاثیر آن را بر جوانب مختلف زندگی بشر نادیده بگیرند. با این وجود، معتقد هستم که صرف‌نظر از حدود تنگی که از هر طرف، علم را احاطه کرده است و بار سنگینی که بر دوش آن گذاشته شده است علم، راهی برای فهم و پی بردن به ژرفای راز «مسائل نهایی» (حقیقت هستی و ماهیت آن) و کشف حقیقت آن ندارد چرا که هیچ ابزاری برای رسیدن بدان در اختیار انسان نیست. لذا قادر نخواهد بود که با چشم خویش، حقیقت و کُنه این «مسائل نهایی» را مشاهده کند و همچنین نمی‌تواند در مورد این مسائل با قطعیت سخنی بگوید. آری، علم با مشاهده و آزمایش هرگز نمی‌تواند راز و رمز چنین مسائلی را درک کند. حال باید دید آیا می‌توان تعیین ارزش‌های اخلاقی، اصول دستیابی به تمدن و تعیین حد و مرز سیر انسان بر مسیر درست را به علم واگذار کرد؟ برای دستیابی به پاسخ این پرسش می‌بایست پرسشی دیگر مطرح کرد: کدام علم می‌تواند حامل این مأموریت بزرگ باشد؟ علمِ یک شخص معین یا علم گروه خاصی از انسان‌ها؟ علم عصر کنونی بشریت یا علم گذشتگان؟ از این گذشته می‌بایست در نظر داشت علم برای ادای این مأموریت به روشی علمی مبتنی بر شروط ویژه خود نیازمند خواهد بود.

شرط اول این مأموریت آن است که خروجی علم بواسطه‌ی همه قوانین فطری حاصل شود که انسان بر اساس آن‌ها زندگی می‌کند و در این کره‌ی خاکی نفس می‌کشد. شرط دوم آنست که این علم می‌بایست مکمّل علومی باشد که با زندگانی بشر ارتباطی تنگاتنگ دارد. شرط سوم این است که معلومات این دو نوع از علوم یعنی علوم کیهانی و علوم انسانی گرد آوره شود. آری

یک ذهن نابغه می‌بایست اقدام به گردآوری این دو نوع از علوم نماید و به‌صورتی صحیح، آن‌ها را نظم و ترتیب بخشد و توان استدلال صحیح و سلیم نیز داشته باشد تا بتواند ارزش‌های اخلاقی و اصول مبتنی بر تمدن را تعیین نماید و حد و مرزهایی را بشناسد که انسان را از انحراف باز می‌دارد. واضح است که این شروط، هنوز تحقق نیافته است و انتظار هم نمی‌رود که در آینده محقق شود حتی اگر هزاران سال به طول بینجامد. با فرض تحقق این شروط یک روز یا چند ساعت پیش از پایان دنیا، بشریت چه دستاوردی از این واقعه خواهد داشت؟

۴. تاریخ

این بحث را با تامل در چهارمین ابزار لازم جهت ابداع دینی کامل و صحیح پایان می‌دهیم. ابزاری که ثبتیات انسانی یا ثبتیات تاریخی تجربه‌های گذشتگان است. البته کسی نمی‌تواند خوبی‌ها و منافع ثبت تاریخ و اهمیت بسیار این امر را نادیده بگیرد اما ثبت تاریخ نیز ابزاری مناسب برای ابداع یک آیین کامل و صحیح نیست. از صحت و سقم مطالب ثبت‌شده‌ی تاریخی صرف‌نظر می‌کنیم و نیز از این پرسش که کدامین ذهن می‌بایست بشریت را در ادای مأموریت ابداع آیینی نوین و صحیح با یاری از این مواد ثبت‌شده‌ی تاریخی راهنمایی کند می‌گذریم؟ به خروجی ذهن هِگِل (Hegel) و مارکس (Karl Marx) باید اعتماد کرد یا ذهن ارنست هیکل (Ernest Haeekel) و یا ذهن افراد دیگر؟

آنچه در این مورد اهمیت دارد اینست که مبنای ثبت وقایع تاریخی را از کدامین برهه از زمان می‌بایست در نظر گرفت. قاعدتا اگر شروع ثبتیات تاریخی را به دوره مشخصی اختصاص دهیم آنان که پس از این دوره، پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند خوشبخت خواهند بود و کسانی که قبل از آن به دنیا آمده‌اند سرنوشت بدی داشته‌اند و کاری هم نمی‌توان برای ایشان کرد چرا که اکنون از دنیا رفته‌اند.

دین حق

بنابراین روشن شد که حتی اگر انسان تمامی ابزارهای مورد اشاره برای ابداع آیینی کامل و جامع را در دسترس داشته یاشد صرفا خواهد توانست یک آیین خاص، ویژه منطقه‌ای معین یا

برهه‌ی زمانی معین ابداع نماید که آمیخته به عناصری پوچ و بیهوده است و هرگز توان شکل‌دهی آیینی کامل و صحیح را ندارد چرا که خارج از توان و امکانات موجود در دسترس اوست و بشریت در هیچ یک از ادوار گذشته قادر به چنین کاری نبوده است و در آینده نیز نخواهد بود. نکته دیگر اینکه اگر خالقی برای هدایت انسان وجود نداشت (آن‌گونه که کافران به وجود خالق و آیات او می‌پندارند) راهی جز خودکشی پیش روی بشریت باقی نمی‌ماند چرا که با این تفاصیل انسان در مسیری گام نهاده است که هیچ راهنمایی ندارد و خود او نیز فاقد ابزارهایی است که به وسیله‌ی آن‌ها بتواند در تاریکی‌های این راه پر پیچ و خم راه یابد. آری، در چنین حالتی جز اندوه و ناامیدی و ترس که هر لحظه به جان آدمی می‌ریزد هیچ چیز باقی نیست و این مسافر مسکین چاره‌ای نمی‌بیند جز آنکه در میانه‌ی راه، برای همیشه به زندگی خویش پایان دهد تا از این ناامیدی دردناک رهایی یابد. از جانب دیگر اگر تصویر موجود از خالق تصویری نادرست باشد چنان‌که افراد شیفته‌ی فلسفه و علوم طبیعی می‌پندارند و این خالق، نقشی در هدایت بشریت نداشته باشد انسان از درک حقیقت ربانی محروم خواهد شد و نتایج آن بسیار مصیبت‌بارتر خواهد بود.

می‌بایست از اینان پرسید: خالق بی‌همتا را چگونه پنداشته‌اند که مخلوقات را در بهترین شیوه ممکن آفرید و به تدبیر همه چیز پرداخت و از دلِ زمین و از میان دره‌ها و کوه‌ها، تمامی هر آنچه که مورد نیاز انسان است را برای او بیرون آورد و ابزار و اسباب بقا و حیات و نیز زینت و زیورهای چنین و چنان برای او فراهم نمود و آنگاه وی را به حال خویش رها ساخت و اساسی‌ترین نیاز او را پاسخ نگفت!

در واقع، زندگی در دنیایی این چنین بدون برنامه‌ای معین که بشریت را مامور به اصلاح در زمین گرداند و بر حال فقرا و مستمندان، بیماران، مجروحان، رنج‌دیدگان و توده‌های مظلوم رحم نیاورد بر پایه‌ی حماقت و نادانی خواهد بود.

در چنین وضعیتی است که انسان هر بار در پی کسب تجربه‌ای نوین با شکست مواجه می‌شود و ناکام می‌ماند، بر مسیر پیش‌روی می‌لغزد و بر زمین می‌افتد سپس بلند خواهد شد و گام برمی‌دارد اما باز هم بر زمین می‌افتد و در هر لغزش و افتادنی، سرزمین‌هایی به‌طور کامل نابود

می‌شوند و ملت‌هایی به بندگی و بردگی گرفته می‌شوند و انسان نه از هدف خلقت خود چیزی می‌داند و نه علمی به مقصد زندگی دارد و نه می‌داند که چگونه بدان راه یابد!

می‌بایست از بشریت پرسید: چگونه می‌پندارد خالقی که او را به عالم هستی در این سیاره خاکی آورد پس از آفرینش او، کناره گرفت و اصل هدایت یا گمراهی انسان‌ها را به دیگری واگذار نموده است.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ (کهف: ۵) {چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهانهایشان بیرون می‌آید}.

قرآن کریم اما بر خلاف تمامی این مطالب، تصویری دیگر از جهان، جامعه بشری و ارتباط آن دو با پروردگار جهانیان و خالق و تدبیرگر آن ارائه داده است؛ تصویری که بر مبنای اصولی درست و صادقانه است و گره از تمامی مشکلات و ندانم‌ها می‌گشاید. آری، قرآن بیان می‌کند که معبود بی‌همتا صرفا خالق و آفریدگار نیست بلکه هدایتگری است که نعمت هدایت را در قالب فطرت به همه‌ی مخلوقات جهان ارزانی داشته است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه:۵۰) {پروردگار ما کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس هدایتش کرده است}.

برای اثبات این امر می‌بایست در زندگی یک مورچه، زنبورعسل و یا عنکبوت به تأمل نشست تا حقیقت هر چه بیش‌تر نمایان شود. آری، خالقی که این حشرات و سایر مخلوقات را هدایت داده است به یقین برای انسان نیز برنامه‌ی هدایت فرستاده است و او را به راه راست رهنمون خواهد شد.

لذا استوارترین راه برای انسان این است که از خودبینی و خودشیفتگی خویش دست بردارد و رو به‌سوی خالق یگانه نهد و از این دین که نظامی جامع و کامل برای زندگی است پیروی نماید؛ همان آیینی که خداوند متعال به واسطه انبیاء و رسولان برگزیده‌ی خویش برای هدایت انسان فرستاده است.

این است ادعای قرآن...

حال که نتایج استفاده از ابزارهای محدودِ انسانی آشکار گردید جز دو راه پیش روی بشریت باقی نخواهد ماند. وی می‌بایست یا ادعای قرآن را پذیرا باشد و یا خویشتن خویش را در پرتگاه تاریکی و ناامیدی بیفکند. البته نباید چنین پنداشت که بشریت مختار است یا آیین برآمده از هوا و هوس خویش را برگزیند و یا پذیرای آیین الهی باشد. هرگز، بلکه راه دستیابی به آیینی صحیح و کامل، صرفا بهره جستن از برنامه‌ی خالقی است که تمامی این هستی را با نظم و انسجامی بی‌مانند آفریده است. بنابراین و با توجه به دلایلی که ذکر گردید انسان گزیری از پذیرش ادعای قرآن کریم ندارد و این راه تنها راهی است که ضامن سعادت و خوشبختی او خواهد بود. این پذیرش نیز می‌بایست در نهایت اطمینان قلبی و با تامل در آیات روشنگر قرآن صورت بگیرد؛ آیاتی که دربردارنده‌ی دلایلی مستحکم و استوار است.

قوی‌ترین این دلایل و براهین روشن که در جای جای سوره‌ها و آیات قرآن کریم آمده است و قلب را تسکین می‌دهد و عقل را به اقناع می‌رساند چهار مورد می‌باشد که با اسلوبی مبتکرانه و حکیمانه بیان شده است و عبارتند از:

۱. اسلام یگانه منهج و روش صحیح برای زندگی بشریت است چرا که صرفا اسلام با حقیقت سازگاری دارد و هر راه و روشی غیر از آن، از حقیقت به دور است. در واقع باورمندان به غیر از اسلام آیین خویش را در قالبی دروغین به مردمان عرضه می‌کنند و به این واسطه، شعور آنان را به تمسخر می‌گیرند. الله ذوالجلال در قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (آل‌عمران: ۸۳) {آیا جز دین خدا را می‌جویند (که اسلام است)؟ ولی آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند}.

۲. اسلام تنها راه و روشی است که بر مبنای حق، زیستن بشریت را ضمانت می‌کند چرا که خالق در اسلام خود مرجع خلق و امر است هم چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف: ۵۴) {پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید سپس بر عرش مستقر گشت (و به اداره‌ی جهان هستی پرداخت). با (پرده‌ی تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است}.

۳. اسلام تنها باوری است که ضامن سعادت و خوشبختی انسان خواهد بود چرا که جز الله متعال هیچ کس، به تمامی به حقایق این هستی آگاه نیست و تنها الله متعال است که می‌تواند بدون هیچ اشتباهی، راهنمایی و هدایت کند. چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ (آل‌عمران: ۵) {شکّی نیست که هیچ‌چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند}.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (بقره: ۲۵۵) {می‌داند آنچه را که در پیش‌روی آنان است و آنچه را که در پشت سر آنان است (ولی آنها) چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد}.

﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى﴾ (بقره: ۱۲۰) {بگو : تنها هدایت الهی هدایت است}.

۴. اسلام یگانه راه راست و مستقیم برای حیات انسان است و ممکن نیست عدالت جز با آن برپا گردد. هر راهی غیر از اسلام حتما به ظلم و ستم خواهد انجامید و از مسیر عدالت منحرف می‌گردد چنان‌که معبود یگانه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹) {و هر کس (و کسانی که) از حدود و مرزهای (اوامر و نواهی) الهی تجاوز کند بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند}.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده: ۴۵) {و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر بشمارند}.

معیار هدایت الهی

تمامی مطالب ذکر شده دلایلی روشن و براهینی قطعی است که با سرشتِ سالم و عقل سلیم بشری سازگاری دارد و هر انسانی را ملزم می‌نماید که تسلیم خداوند گردد و هرگاه راه را گم کرد و به بیراهه رفت از او هدایت برگیرد و هرگاه توان تشخیص راه صحیح و درست را از دیگر راه‌ها نداشت به سوی او باز گردد. ممکن است کسی سوال کند: آیا به تمامی آنان که به آیین خویش دعوت می‌کنند و مدعی می‌شوند از جانب خالق آسمان‌ها و زمین است ایمان بیاوریم؟ اگر اینگونه نیست با کدامین معیار خوب و بد و درست از نادرست متمایز می‌گردد؟ و با کدامین معیار می‌توان میان آیین ساخته‌ی دست بشریت و دین الهیِ نازل‌شده از جانب معبود بی‌همتا تفاوت قائل شد؟

چه بسا این سوال ذهن هر پژوهشگری را به خود مشغول دارد چنان‌که بحث و پژوهش درون شخص من راه یافته بود. لذا پیش از آنکه سخنی بگویم بر خودم لازم می‌دانم که این سوال را به صورتی جامع و مستدل پاسخ دهم. هرچند که جواب این شبهه می‌بایست در کمال دقت و تحقیق ارائه شود به‌طوری که تمامی جوانب موضوع را در برگیرد اما در اینجا به بیان چهار معیار مهم بسنده می‌کنم تا به این واسطه بتوان میان اندیشه‌ی انسانی و آیین الهی تفاوت قائل شد.

۱. اولین ویژگی باورهای برآمده از ذهن انسان و مهم‌ترین آن اینست که از خطا و اشتباه علمی خالی نیست و محدود به دایره‌ی تنگ حواس می‌باشد. اما اندیشه‌ی الهی محدود به حد و مرزهای ساخته و پرداخته‌ی بشریت نیست و می‌توان، تجلی علم صحیح و واقعی را در آن نظاره‌گر بود. بنابراین غیرممکن خواهد بود در آیینی که از جانب خداوند برای هدایت بشریت فرستاده شده است مطلبی بر خلاف حقایق علمی یافت شود و یا بیان‌گر ضعف پدیدآورنده‌ی این آیین به دلیل نقص موجود در آن باشد. آری، تفاوت بسیاری میان حقیقت علمی، معیار

علمی و نظریه‌ی علمی در این دو آیین وجود دارد چرا که معیارها و نظریات علمیِ رایج در یکی از دوران تاریخ که بر عقل انسان چیره گشته است اشتباها به‌عنوان حقایق علمی ثابت قلمداد می‌شود در حالی‌که دو جنبه‌ی اشتباه و درست بودن این نظریات علمی با هم برابر است و در اغلب موارد، انسان نمی‌تواند ما را به معیارها و نظریاتی راهنمایی کند که بر گذشت زمان فایق آمده است و خود دستخوش تغییر قرار نگرفته است.

۲. از دیگر ویژگی‌های اندیشه انسانی وجود چشم‌اندازهای محدود آن است در حالی که اندیشه الهی بسیار وسیع و نامحدود می‌باشد و با دیدن تنها قطره‌ای از سرچشمه‌ی اندیشه‌ی الهی مشخص می‌شود که صاحب آن به تمام جهان و این سو و آن سوی فراخ و بی‌نهایت این هستی می‌نگرد. انگار که با یک نگاه به تمامی حقایق نظر می‌افکند و ذره‌ای از دل زمین و پهنه‌ی آسمان‌ها از او پنهان نمی‌ماند. حال باید دید افکار فیلسوفان و اندیشمندان در کنار این اندیشه‌ی الهی و ازلی چه وزن و ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ جز این نیست که عملکرد فلاسفه و اندیشمندان در این مورد، همچون بازی کودکان بر شن‌های ساحل دریا است.

۳. نکته دیگر اینکه در اندیشه بشری، حکمت، قضاوت و تدبر با تمایلات و عواطف و احساسات در می‌آمیزد و حکمت از جایگاه خود فاصله می‌گیرد تا جایی که احساسات و تمایلات بر آن سیطره پیدا می‌کند. اما در اندیشه الهی، حکمت عادلانه و عاری از عواطف در والاترین صورت جلوه‌گر می‌شود چنانچه در صدور احکام، ذره‌ای گرایش به سمت عاطفه و احساسات و تاثیرپذیری از تمایلات وجود ندارد.

۴. آنچه در مرحله‌ی بعد می‌بایست به آن اشاره کرد اینست که ضعفِ نهفته در طبیعت اندیشه‌ی بشری حتما به جانبی تمایل می‌یابد و به دلایلی که هیچ ارتباطی با عقل و خرد ندارد میان انسان‌ها تبعیض قائل می‌شود و بدون دلیل عقلانی، عده‌ای را بر بعضی دیگر برتری می‌دهد اما نظام برگرفته از اندیشه‌ی الهی، پاک و مبرا از چنین معایب و موانعی است. با این توصیفات می‌بایست هر باوری را که ادعای خدایی بودن دارد با این چهار معیار مورد سنجش قرار داد و اگر دارای تمامی ویژگی‌های فوق بود پذیرای آن شد.

ایمان؛ واجبات و مقتضیات آن

اکنون لازم است به بررسی واجبات و مقتضیاتی بپردازیم که در صورت ایمان به اندیشه الهی و قرآن، بر شخص لازم می‌گردد.

در حقیقت، اسلام هماگونه که در آغاز این کتاب بیان شد عبارت است از خضوع، فروتنی و اقرار به امر خداوند به گونه‌ای‌که شخص در مقابل خالق بی‌همتا تسلیم باشد. بنابراین این فروتنی و تسلیم‌پذیری هیچ سازش و توافقی با خودبینی، خودکامگی، خود رأی بودن و آزادی افسارگسیخته در باور و عمل ندارد بلکه کاملا با این امور مخالف است زیرا با ایمان آوردن به هر آیینی شخص می‌بایست خویشتن خویش را به آن واگذارد و در دایره اطاعت و فرمانبرداری از آن باشد.

از مقتضیات ضروری ایمان این است که شخص به‌طور کامل، اسلام را بپذیرد تا که این دین کامل و صحیح، عقل و قلب، چشم و گوش، دست و پا، قلم و زبان، روزها و شب‌ها و تلاش‌ها و اعمال او را در بر گیرد. خلاصه اینکه هیچ جزئی از شخصیت انسان و یا هیچ جنبه‌ای از تلاش و زحمات او بیرون از دایره‌ی این باوری نباشد که به آن ایمان آورده است. و هرگاه شخص مسئله‌ای را از دایره‌ی اطاعت و فرمانبرداری این دین کامل و صحیح جدا سازد و از قلمرو نفوذ و قدرت آن بیرون ببرد به همان اندازه‌ای که از آن فاصله گرفته است کذب و دروغ با ادعای ایمان وی درمی‌آمیزد و حیله و نیرنگ در آن نفوذ می‌یابد.

از جمله دیگر مطالبی که در آغاز این کتاب بدان اشاره داشتیم اینست که حیات بشریت همچون یک مجموعه‌ی کلی است که نمی‌توان آن را به فرع‌ها و اجزایی جداگانه تجزیه نمود (تجزیه‌ناپذیر است) بنابراین اشکالی در این نیست که تمامی بشریت، دینی واحد داشته باشند اما پیروی از دو یا سه دین در آنِ واحد، عامل از هم گسیختگی و دلیل بر ضعف عقیده و تشویش در احکام عقلانی خواهد بود. آری، آنگاه که قلب، اطمینان یافت و عقل، تسلیم ایمان یکی از ادیان و برنامه‌های زندگی گشت این اندیشه، سراسرِ زندگانی فرد را در بر می‌گیرد و بر تمامی جزئیات آن احاطه پیدا می‌کند و زندگی شخصی، محیط خانه، تربیت کودکان و مدرسه، و برنامه‌های آموزشی آن را در برخواهد گرفت. آنگاه تجارت، درآمد و معاش، حیات اجتماعی،

تمدن، سیاست، ادبیات و هر آنچه که متعلق به زندگانی بشری است را شامل می‌شود زیرا همانگونه که اگر مرواریدهای یک گردنبند پراکنده و نامنظم باشند گردنبند نام نمی‌گیرد پیروی از این آیین برگزیده نیز اگر صرفا محدود به برخی از جوانب زندگی باشد انسجام و تاثیر خود را از دست خواهد داد...

افزون بر این موارد از مقتضیات مهم و بزرگ ایمان این است که هرگاه فرد به آیینی ایمان بیاورد و یقین یابد که از سوی خالق او برای هدایتش فرستاده شده است واجب می‌گردد که تمامی تلاش خود را در راستای نشر خوبی‌ها و فضایل آن مبذول دارد و نهایت توان خویش را به منظور دعوت همه‌ی انسان‌ها به‌سوی ایمان بدان صرف کند تا این باور، جهانی گردد به گونه‌ای‌که شایسته است این هدف به والاترین آرزوی او در زندگی و یگانه دغدغه وی در جهان بدل گردد. پس همان‌گونه که سرشت و طبیعت حق جز به این راضی نمی‌شود که پیروزمندانه و غالب باشد به همانگونه نیز طبیعت حق‌دوستی ایجاب می‌کند که هرگاه شخص بدان دست یافت آرام و قرار نگیرد و تمامی تلاش‌های خود را به‌منظور برافراشتن نام و پرچم حق مبذول دارد.

به خداوند سوگند، شعله‌ی «حق‌دوستی» به خاموشی گراییده است در وجود آنان که با دو چشم خود می‌بینند باطل، تمامی جهان را درنوردیده است و تاریکی‌های آن بر بشریت سایه افکنده است و او را به پرتگاه ویرانی و تباهی سوق می‌دهد اما ذره‌ای حزن و اندوه به خود راه نمی‌دهند و راه چاره‌ای نمی‌اندیشند. این عده اگر با کار و تلاش و مبارزه، مشعل «حق‌دوستی» را شعله‌ور نسازند به تدریج، خاموشی موقت در وجود آنان به تاریکی ابدی بدل خواهد شد و آنگاه عامل نابودی خویش و زیردستان خود خواهند گشت.

الله ذوالجلال ما و شما را از چنین سرانجامی محفوظ دارد.

پـــایـــان

رد شبهات ملحدين


no-atheism.net


islamway1434


no_atheism


no_atheism


asteira